

یوگوسلاوی

شاید بسیار زود باشد که گفته شود ، پس از بروز مسالهی جیلاس در ده سال پیش ، اکنون کمونیست‌های یوگوسلاوی دارند وارد حادترین بحران اخلاقی خود میشوند . از آن زمان به بعد یوگوسلاوها خیلی بالاوپائین شده‌اند در روابطشان بامسکو و واشینگتن ، در گسترش و پیشرفت اقتصادی‌شان ، در تکامل تاسیس‌های اجتماعی‌شان ؛ و حتی پذیرش اخیر (۱) اعتصابها و جلوگیری از کار در آن کشور هیچ‌چیز اساسن تازه نیست . اعتصابهایی در گذشته بوده‌است و کمونیستهای یوگوسلاوی ، ناهمانند بیشتر عموزادگان شرقی خود ، تقریبن پیوسته آنها را در حدنشانی برای بالا بردن مرزها و یا تجدید سازمان اداره کننده‌ی کار شناخته اند و نه برای فراخاندن نیروهای امنیتی .

جدی‌تر از اعتصاب زمستان ۶۴ رشته‌گزارشها و اعلامیه‌های اخیر بوده‌است مبنی بر آن که کشمکش خاص شمال-جنوب یوگوسلاوی هنوز از حل شدن بسیار دور است ، به رغم کوششهای انسانگرایانه‌ی کمونیست‌ها در هیزده ساله‌ی گذشته در زمینه‌ی پیشبردن جنوب عقبمانده بی این که غرور یا بهره‌دهی شمال را جریحه دار گردانند . کرواتها و Slovenها علیه «تمرکزگرایی بلگراد» همانند روزگار گذشته ، پر خاش بسیار کرده‌اند ، و رهبر محتاط و گرامی داشته شده‌ی کروات ، Dr. Vladimir Bakaric ، واقعن «بعضی مردم» را با سلطان الکساندر فقید مقایسه کرده‌است . (ویک سرب ، Slobodan Penezic ، به سهم خود به «بعضی مردم» که این گفتارها را به مطبوعات می‌سپارند تاخته‌است .)

فرمانروایی کمونیسم عنوان و اصطلاحهای این مسالهی قدیمی را به میزانی قابل ملاحظه ترا تاشیده‌است . چیزی که این روزها کمتر نژادی و مذهبی به نظر میاید ، بیشتر اقتصادی و سیاسی . لیکن زرد و خوردهای جاری البته برای مارشال تیتو نومید کننده‌است ، که یکبار گفت : آرزوی بزرگ او این است که مردم واپسمانده‌ی مقدونیه ، منتنگرو و سرزمینهای مرزی آلبانی ، خود را همان اندازه «یوگوسلاوهای کامل» احساس نمایند که شهر نشینان بلگراد ، زاگرب ... شایعه‌ی بزرگی بود که مارشال دوبار از جلسه‌ی عمومی دست‌بندی شده‌ی کمیته‌ی مرکزی نیمه‌ی مارچ به قهر خارج شد و میباید چاپلوسانه باز گردانده شود که گوش به فرمانیم ، Stari i stari .

اتفاق نظر بیشتری هست که نطق پایان دهنده‌ی تیتو در جلسه‌ی عمومی ، در هم ریختگی افزونی را منعکس میگرداند و این که تقریبن همه‌ی مسائل مورد اختلاف - در اصل ، شکل برنامه‌ی هفت ساله‌ی ۷۰-۱۹۶۴ - بی هیچ دستور یا راهنمایی‌ی روشنی به کنگره‌ی حزب که قرار است در نوامبر همین سال بتاشد تسلیم گردید .

آن کنگره نه تنها استدلالها و شکوه‌های مختلفی را که تاکنون شنیده شده از نومنعکس میگرداند ، بل هم چنین «کنگروه‌ی جانشینی» خواهد بود . ممکن است آخرین کنگره‌ی نباشد

که تیتو در آن شرکت مینماید، اما محتمل است آخرین کنگره‌یی باشد که انتظار میرود تیتو منطقن بر آن مسلط خواهد بود. تیتو دبیر کل حزب از ۱۹۳۷، مارشال یوگوسلاوی از ۱۹۴۳، رئیس کشور از ۱۹۴۵، در مه ۱۹۶۴ هفتاد و دو ساله است و هم‌اکنون نمودن سالهای خیش را آغاز کرده است. اگر هنوز مبارزه جویانه به سفرهای پر رنج خارج میرود، اما در بازگشت از روسیه در دسامبر ۱۹۶۲ خسته به نظر می‌آید و در بازگشت از کشورهای متحد در اکتبر ۱۹۶۳، آشکارا بیمار بود؛ پس از اجلاس اخیر کمیته‌ی مرکزی اعلام شد که بنا بر دستور پزشک Brioni به استراحت پرداخته است.

تیتو، در کمال خود، از همه‌ی رهبران یوگوسلاو سرداست‌تر و صریح‌تر بود، نمونه‌ی مثبتی به ویژه در سنجش با آرمانگرا (ideologist) یان نسبتن بلند پروازش Kardelj و Vlahovic. اما سخنرانیهای او، از سال گذشته و با آن پیرامون، اندک اندک به شیوه‌ی پراکنده گویی می‌گراید، از یک کلی به کلی دیگری می‌پرد بی‌این که نشان دهد دقایق یا پیچیدگیهای مسایلی که همکاران او را به ستوه آورده کاملن دریافته است. او هنوز میتواند در موردی، به ویژه در امور خارجی که بیشتر مورد علاقه‌ی اویند، اوج بگیرد. ترتیب دادن کار خرو شجف در پاییز گذشته، پیروزی رهبری یک نفری‌ی کرواتیی بود، و هم گوشه زدن به خبرنگاران به انگلیسی و آلمانی پیش از این که همان یک زبانی‌ی او فرصتی برای گفتن یک کلمه پیدا کند. با این حال در میدان داخلی، چشم اندازی که تیتو نشان میدهد، بیشتر، از آن رهبری مصمم نیست تا واسطه‌یی کم و بیش خسته میان گروهها و منافع ستیزه کننده.

همچنین عقیده دارند که Rankovic (Marko) Alexandar جانشین او خواهد شد، اما همچنان معتقدند که این، بی‌تلاشی انجام نخواهد پذیرفت. «بریونی گرایان» (برابر محلی‌ی کرملین - گرایان) مشاهده کردند که در تابستان گذشته، تا چندین هفته پس از انتخاب رانکویک به معاونت جمهوری به موجب قانون اساسی تازه، نام او در روزنامه‌ها پیش از آن کار دلج در می‌آمد.

پس از یک میتینگ جوانان که در آن جمعیت ادا شده شد فریاد زدند «تیتو-مارکو، تیتو-مارکو!» کار دلج از نو تقدم خود را (که ظاهرن الفبایی است) به دست آورد. انگاره‌ی بدانندیشان این است که رانکویک ممکن است خیلی جلوتر از خیلی زود در بازی، دویده باشد و این که نیروهایی که با فرمانروایی‌ی یک سرب از سر بیامخالفند نیروی کافی دارند که راه را بردونده‌ی جلویی بگیرند هر چند برنده‌ی مورد توافقی از خودشان نداشته باشند...

با این همه گمراه کننده است که تصور کنیم مساله‌ی یوگوسلاوی به سادگی عبارت است از جانشین پیدا کردن برای «مرد جانشین پذیر» در آن بالا. مساله‌ی جانشینی، در حقیقت، در بر گیرنده‌ی انتقال قدرت میان نسلهاست - از سربازان قدیمی جنگ چریکی که اکنون پیر میشوند به پاره‌یی از مردم، که اکنون اکثریتی هستند، و پس از جنگ به پختگی رسیده‌اند. دارندگان نشان چریکی در یوگوسلاوی موقعی را اشغال کرده‌اند که با موقع ارتش بزرگ جمهوری در کشورهای متحد در سالهای هیژده هفتاد و هیژده هشتاد سنجش پذیر مینماید. اما اکنون در اداره، کارخانه و اطاق درس روزانه از سوی مردان جوانی که در دهه‌ی سوم و چهارم

عمر هستند و طبق يك قانون آموزش بهتری داشته‌اند ، از لحاظ فنی زبردست ترند ، بیشتر و دورتر سفر کرده‌اند و کمتر از سوی نگرانیهای پیرامون «جنبش بین‌الملل کارگری» آزار دیده‌اند ، به چالش‌خنده می‌شوند.

تیتو ، نیاز به پیوند زدن «کارکنان جوانتر» را به دستگاه قدرت ، هوشمندانه ، از سالیان دراز پیش شناخته است . فرایند البته آسان نبود . شمار جاها ، قابل ملاحظه ، افزایش یافته است (پارلمان اتحاد اکنون شش مجلس دارد) «چرخش» و زمان تصدی کوتاه‌تر اساسن پذیرفته شده ؛ لیکن حتا طرحهای بازنشستگی دستگشاده ، غر و غر چریکهای پیر را که در سالهای پنجاه عمر بازنشسته شده‌اند و بیشتر افراد رهبری بالا ، که در همان سن یا پیرترند ، هنوز بر سر کار مانده‌اند ، آرام نکرده است.

پریشانکننده‌تر از نارضایتی پیران ، در هر حال ، دید و چشم انداز جوانان است که «در سوسیالیسم پرورش یافته‌اند» اما آشکارا از فروختن خیش به ارزشهای مورد ادعای آن سرباز میزنند . دقیقتر که باشیم ، همه‌ی افراد رسیدگی‌ی رایگان پزشکی ، بیمه‌ی پیری ، و سلب مالکیت سرمایه‌داری را از صنایع بزرگ کلید ، امری بدیهی و انجام شده میانگارند . هم‌چنین تمام افراد طرفدار خود مختاری واقعی کارگران و کارشودهای کارگران با تسلط واقعی بر مدیران کارگاه میباشند . هم‌چنین به میزان قابل ملاحظه‌ی حقیقتی نسبت به دیکتاتوری حزبی وجود دارد از آن که نرفته‌ی خاکپرستانه (۲) یی که یوگوسلاوی‌ی زمان جنگ را درهم شکست و مسئول مرگ بیش از يك میلیون در زمان جنگ بود قهرن فرو نشاند.

با این همه ، هنگامی که آزمونهای بزرگ همانند نقش رهبری حزب ، یا وابستگی های سوسیالیستی در روستاها ، پیش می‌آید ، جوانان گویی یکباره کر میشوند . البته شمار قابل ستایشی از «آیه‌پرستان جوان» به ویژه در بلگراد هستند که حتا کمتر از همسالان خود دوستداشتنی به نظر می‌آیند یا چنان می‌نمایند . اما در بیشتر زمینه‌ها جوانانها کمتر از پیران بر گردان آرمانی نظام کنونی را با واقعیت‌های یوگوسلاوی‌ی امروز آمیخته می‌سازند . در میان روشنفکران جوان به ویژه ، دوگانگی میان دید «اداری سوسیالیسم» (رهایی بشر از تولیدکنندگی و غیره) و زندگی روزانه ، انگیزه‌ی کشاکشیست مسلم- که ، از دیرباز ، خود را ، اگر نه به شکلی سیاسی ، در چهره‌ی هنرمندان آشکار ساخته است.

يك فيلم

با فیلمی آغاز میکنم ، Grad (شهر) . این راسه مرد جوان بلگراد نوشتند و کارگردانی کردند . K . Rakonjac و Z . Pavlovic , Dr . M . Babac . پس از این که فیلم را زیاده‌تر از يك سال پیش آماتور - وار ساختند ، آن را به شرکتی در Sarajevo و به امید این که همه‌جا به نمایش گذارده شود به فروش رساندند . ناگهان شرکت - در اثر مداخله‌ی که سرچشمه‌ی آن هرگز آشکار نگردید - از پخش فیلم سرباز زد .

Chauvinistic-۲

ظاهرن سه مرد جوان اندیشه‌ی آن را داشته‌اند که رونوشت فیلم را که در اختیارشان بوده به تماشاگران برگزیده‌ی در بلگراد نشان دهند، شاید به امید یافتن پشتیبانان تازه. این که آیا فیلم واقعن نمایش داده شده یا نه، در اختلاف ماند. در هر حال، مدیر شرکت سینمایی، دعوی را نزد دادستان ساراجو مطرح نمود و دادستان در جولای گذشته، ازدادگاه محل تقاضا کرد قراری برای جلوگیری از نمایش فیلم و نابود کردن همه‌ی رونوشتها بدهد. بنیاد عمده‌ی ادعای دادستان این بود که فیلم تکامل اجتماعی یوگوسلاوی را در زمینه‌ی منفی نشان میدهد. نمایندگان شرکت و کارگران اجتماعی-سیاسی و فرهنگی،ی مختلف در دادرسی گواهی دادند، هر چند سه مرد جوان که فیلم را ساخته بودند دعوت نشده بودند. در ۱۳ اوت ۱۹۶۳ دادگاه علیه نمایش فیلم رای داد لیکن روی نابود کردن رونوشتها پافشاری ننمود؛ آنها میباید در اختیار شرکت باقی بمانند. دو نفر از نویسندگها خاستار پژوهش شدند؛ براین بنیاد که آنان برای دادرسی فراخوانده نشده بودند و هم این که پاره‌هایی از فیلم پیشاپیش در بلگراد به نمایش گذارده شده بود، ونیز استدلالی کردند که دادگاه ساراجو شایسته نبوده و دعوی باید در بلگراد رسیدگی شود.

خود فیلم در برگیرنده‌ی سه داستان است. نخستین «یک سال عشق»، با گفتگویی میان دو دختر جوان (۲۰-۱۸) آغاز میشود، که یکی از آنها اندوهزده و گراینده به خودکشی است؛ دیگری میکوشد که دوستش را دربارویی برای پذیرش سرنوشت ماندگار سازد و با کامیابی اندک. دختر دومین سپس برای دیدار عاشق پیش میرود، مردی جوان در سالهای آغازین بیست، که دختر دوم او را در خواب مییابد. مرد جوان را بیدار میسازد و میکوشد به یادش بیاورد که آن روز نخستین سالگرد روزی است که یکدیگر را دیده‌اند، اما مرد فراموش کرده است. میان آنان بازی عشقی دراز میگردد که مرد جوان با گفتن این که دخترک او را خسته کرده به آن پایان میبخشد. خستگی مرد آشکار است؛ دختر او را ترك میکند.

داستان دومین، «قلب»، مربوط به پزشکی ست جوان و دیدارکنندگان گوناگون او؛ نخستین یک روسبی، پس از آن ابلهی جوان که بیشتر همجنس گراست، و در آخر مردی در میانه‌ی عمر ورنجور از قلب که فردی اشرافی بوده و اکنون برای کمونیستها کار میکند. درحالی که اینها را بیان میکند دچار حمله‌ی قلبی میشود؛ او آمبولانسی که برای او میآید از کنار مرد جوانی میگردد که در میدان مارکس-انگلیس بلگراد مضروب گردیده و خونالود روی سنگفرش افتاده.

رتال طابع علوم انسانی

داستان سوم، «انگشتر» مربوط به جنگجوی بیداست پیری ست که ریش تراشیده و چرکین در قهوه‌خانه‌ی پیدا میشود (جایی که زیر تصویرهای جنگ، Iva-Lola Ribar و رفیق تیتو مینشینند). پشت میزی نزدیک، چند مرد جوان سرگرم آزردن زنی مست هستند؛ او از زن دفاع میکند، اما پس از ترك قهوه‌خانه، مردان جوان زیر یک دوراهی راه آهن او را میزنند. به قهوه‌خانه‌ی دیگری میرود، جایی که هیچ کس به وضع خونالود چرکین کتک خورده‌ی او توجهی نمیکنند. کنار میزی نزدیک، دو زن جوان به گفتگو در باره‌ی انداختن بچه پرداخته‌اند. پس از مدتی مرد علیل آنجا را ترك میکند و زیر چراغ خیابان مردم جوانی را میشنود که از زنی نکوهش میکنند که به همراه راننده‌ی بارکشی، شوهر و دو بچه‌ی خود را رها کرده است؛ چنین دانسته میشود که آن زن، همسراوست، هر چند جنگجوی پیر واکنشی نشان نمیدهد. و همچنان که از کنار آن گروه به میان مه میگردد یکی از آنان میگوید «راحتش بگذارید - او هم آدم است.»

پیدا است که ، برای يك کشور کمونیست ، اینها مواد تنیدی در شمارند ، هر چند فیلمهای لهستانی تا همین مرزها رسیده اند. با این همه آنچه جالب توجه است این نیست که فیلم ممنوع گردید بل این که ، نخست ، آن را ساختند ، بعد از سوی شرکت سینمایی پذیرفته شد ، سپس آشکارا از آن دفاع کردند. و نه تنها سازندگان. در شماره‌ی دسامبر Delo ، ماهنامه‌ی ادبی‌ی بلگراد ، به تحریم فیلم صریحاً حمله شد... و حمله کننده، نمایشنامه نویس و منتقدی جوان ، باخشی سرشار نه تنها دادستان و دادگاه را سرزنش کرد بل نرمش شرکت سینمایی و همه‌ی دیگرانی را که در «شکار ساحره» (اصطلاحی از تیتو) دست درکار بوده اند. حمله چنان شدید بود که دادستان ساراجو از دادگاه بلگراد تقاضای تعقیب منتقد را نمود... اما سپس، در يك «جشنواره‌ی فیلمهای کوتاه» در بلگراد آخرین فیلم D. Djurkovic ، همان منتقد ، به نام «۱۹ میلیون» ارزانه‌ی دریافت داشت.

دوستی این تاریخ آشکارا متضاد را باروشی که Nikola Pasic و حزب رادیکال قدیم، در نیم سده پیش برای فرمانروایی بر سر بیا به کار میبست مقایسه مینماید ؛ پسیک به همه، حتا به دارندگان دورترین عقاید پر خاشاکر مخالف ، میگفت ، «حق با شماست» و به نحوی با سر هم بندیهای گیج کننده به کمک سازشهای خصوصی از دشواری در میگذشت. این روش روباهی به هیچ روی نمرده است. افزون بر سر نوشت جورکویک ، باید آنچه را که برای ز. پاولویک ، نویسنده‌ی بخش جنگجوی علیل در فیلم «شهر» رویداد، نیز بنویسم. به هنگام دادرسی Grad در ساراجو، پاولویک روی فیلمی برای Avala Film بلگراد، شاید بزرگترین سازنده‌ی فیلم یوگوسلاوی ، کار میکرد؛ آنها بیدرنگ او را کنار زدند و فیلمش را رد کردند. با این حال ، چندماه بعد ، فیلمسازان دیگری در Ljubljana با او پنهانی تماس گرفتند و پولی گزاف برای ساختن يك فیلم دیگر به او پیش پرداخت نمودند...

يك داستان

چند ماه پس از دادرسی Grad ، نوبت يك داستان بود ، Cangi (نام قهرمان) کار نویسنده‌ی جوانی از زاگرب ، A. Majetic ، پاره‌های برگزیده، پیش از آن ، در مجله‌های ادبی‌ی زاگرب و بلگراد پیدا شده بود ؛ داستان در پاییز گذشته در Novi Sad چاپش گردید. روز ۱۷ دسامبر دادستان آنجا تقاضای قراری کرد برای ممنوع ساختن کتاب ، به خاطر صحنه‌های هرزه گرای و - شاید مهمتر - توصیف دروغین جوانانی که در کارهای گروهی شرکت میجویند. داستان زندگی تیب‌های جوانان را نمایش میدهد که در ساختمان جاده‌ها کار میکنند ، و به شیوه‌ی کاملن مغایر اسطوره‌ی شاد سوسیالیستی . زندگی جوانها تهی ، چرکین و نیستگرا (nihilistic) است . صحنه‌ی آغازگر کتاب، بزم میکساری‌ی غریبی است که بیشتر خندستانی مینماید ، اما هر چند داستان کار ادبی‌ی مهمی نیست ، محتوای آن جدی است...

داستان Novi Sad موفق گردید سریع قرار موقتی علیه کتاب به دست آورد ، اما پس از آن مساله بی تکلیف ماند . چاپش کنندگان با کمک منتقدان مختلف کروات و سرب و شخصیت‌های ادبی تقاضا کردند دادگاه شهادت نویسندگان ارجمند ، کارشناسان پرورش و

آموزش، آرمانگرایان را بشنود. دادگاه نخست این تقاضا را به کوتاهی رد کرد، اما پامداد بعد تصمیم خود را دیگرگون ساخت و شنیدن کارشناسان را پذیرفت. جلسه دادگاه، ۲۰ دسامبر، تجدیدگردید و دیگر هیچگاه تشکیل نشد. به این ترتیب از کشمکش در دادگاه پرهیز شده است... Cangi، همانند Grad در دسترس نیست و منتقدان دوستدار دستگاه میگویند اگر اکنون آزاد شود پر فروش ترین کتاب خواهد گردید.

در هر دو مورد، سه مایه دلنشین به چشم میخورد. نخست، این که سازندگان فیلم و چاپخش کنندگان، همچنان که منتقدان و ویراستاران با آنان همگامی میکنند، دخالت دستگاه دولت را در فرهنگ مردود می‌شناسند. این مردمان، که بسیارشان هموند حزب میباشند، نظام یوگوسلاوی بر پایه «خود-مدیری» (Self-management) را که بنا بر آن هیات‌های فرهنگی در قلمرو خیش مختار و مستقلند؛ جدی تلقی کردند... دوم بر خورد آشکاری میان نسلها وجود داشت. تقریباً همه کسانی که در ساختن و پدید کردن Grad و Cangi دست داشتند میان ۲۵ و ۴۰ هستند؛ شخصیت‌های سیاسی که دو دادرسی را اجازه دادند یا بدان یاری رساندند بیشک در سالهای بالاترند. سوم این که، دست کم در دادرسی Grad، عاملی از کشمکش ملیتها، یا، بهتر بگوییم، کشمکش میان مردم «گوهستان» و «دشت» وجود داشت.

E. Halperin در کتابش به نام The Triumphant Heretic پیروزی چریکها را به پیروزی کوه نشینان بی‌چیز و واپسماندهی Bosnia و منتنگرو بر بورژوازی بلگراد و زاگرب، و به همان اندازه بزرگ، تعبیر کرده است. در این تعبیر حقیقت زیادی هست، اما آدم باید بیفزاید که همچنان که جامعه یوگوسلاوی پیچیده‌تر میشود، کوه‌نشینان فرمانروایی را بی‌همکاری مردمان «دشت» ناشدنی یافته‌اند - به چیم همکاری روشنفکران قدیمی و وارثان آنها. در دفاع جبرکویک از Grad، آدم یک تاکید تقریباً اجباری بر روی نامهای اسلامی دادستان ساراجوو پاره‌یی از همکاران او احساس میکند؛ چگونه جرأت میکنند با ما چنین کنند؛ این بزگردان پنهان‌نوشته بود. در هر دو مورد، مطبوعات مرکز، به ویژه Politika ی بلگراد، چهره‌یی مهربان و دلسوز برابر مدافعان داشتند.

در سخنرانی‌یی در ۲۶ دسامبر، معاونت جمهوری، رانکویک، خود را ناگزیر دید که دادستانهایش را توجیه نماید، اما به شیوه‌یی نرم و سازگار.

در روزنامه‌ها دیده‌اید که چندی پیش دادگاهی در ساراجوو نمایش فیلم Grad را ممنوع گرداند، و به تازگی دادستان نوی‌ساد برای ممنوع گرداندن چاپخش داستانی (Cangi) آغاز به کار کرد. بیشک، این اقدامها خوب نیست، هر چند در مدتهای دراز توجیه گردد. لیکن هر گاه کمونیستها... کمونیستها در این مراکز ساختن و چاپخش کردن کار خود را با کوشش و به موقع انجام داده بودند هرگز این اقدامها به عمل نمیامد.

پاره‌یی از رزمندگان آزادی آفرینشگری، با شیوه‌های خود ساخته، میکوشند این اقدامها را به نحوی ساده و احساسی نمایش

دهند... همانند یورشی سخت وحشیانه از سوی دایونساری بر آزادی آفرینش هنری. به نویسندگان این مقاله‌ها و سازمانهای ویراستاری که برای این حمله‌های بسیار غیرانسانی بردستگاههای دولتی جایی اختصاص میدهند... (باید گفت) دستگاههایی که این اقدامها را عهده گرفته‌اند به ارزیابی ارزشهای هنری این کارها نمیپردازند... بلکه تنها نگران آنند که چیزهای معینی، همانند هرزه‌گرایی ناب‌ویکدست، با قوانین مثبت ما برخورد میکنند یا نه...

برابر زیاده‌رویهای بزرگ در آن زمینه، که به روشنی با معیارهای اخلاقی جامعه‌ی ما و وجدان سوسیالیستی مردان کارگر ما برخورد دارد. حتماً اقدامهایی از این نوع، در صورتی که همه‌ی وسایل دیگر بیهوده گردد، باید به عمل بیاید...

و اما درباره‌ی این انتقادات که آزادی آفرینشگر دارد به مخاطره می‌افتد، انجمن کمونیستها نه تنها آن آزادی را در مخاطره نمی‌افکند، بل هدف مستقیمش این است که انسان را آزاد کند، در کار و در آفرینشگری...

و این، به گمان من، شیوه‌ی اصیل قدیم «پسک» میباشد؛ خصوصاً از آنجا که همان مجلس نظر مشورتی که را نکویک یک بار در سامبر و یکبار در فوریه در آن سخنرانی کرد، نكوهش جامعه‌ی یوگوسلاوی را آغاز نمود، مستقیم‌تر و زیادتر در جنبه‌های سیاسی، از آنچه که در فیلم یاداستان به‌طور پوشیده و گوشه‌دار آمده بود. مثلن در کنفرانس سامبر، دبیر دبیرخانه‌ی سازمانی-سیاسی کمیته‌ی مرکزی K. Bulajic: میان حرفهای دیگر چنین گفت:

بسیار پیش می‌آید که افراد کارگر و دیگران، که در اثر انتقاد، با آنان بدرفتاری شده، ناگزیرند به تنهایی برای حقوق خیش بجنگند، در حالی که انجمن کمونیستها و اتحادیه‌های کارگری یسو میمانند... آنان زیان بسیار می‌بینند، هم در زمینه‌ی مادی و هم از نظر وقت، و بدتر از همه چیز تصمیمهای مالی و سیاسی قاطع علیه کسانی که به نادرستی عمل کرده‌اند، اتخاذ نمی‌گردد.

دلایلی در دست هست که نشان میدهد پاره‌یی از هموندان انجمن کمونیستها در جنبه‌های مختلف جنایتها و دیگر کارهای نادرست کشیده شده‌اند. اختلاس و جنایت، هم‌چنین، در سازمانهای اجتماعی-سیاسی به چشم می‌خورد (یعنی اتحاد سوسیالیست و اتحادیه‌های کارگری) و گاهی در میان کارکنان پائین‌تر در کمون‌ها. و آنچه که بسیار شگفت مینماید این است که هنگامی که تعقیب آنان آغاز میشود، مداخله‌هایی

صورت میگیرد با ادعای این که منظور حفظ آبرو و قدرت سازمانهایی است که مداخله کنندگان هموند آنند. . . مواردی هست که کمیونتهای مجازات شده به هموندی حزب باقی مانده اند.

رشوه خاری فراوان است، فاسد کردن مردمان از طریق هدیهها، پادشاهی بیشتر، شغلهای آسوده تر، خانهها و غیره همه به قصد بازداشتن مردم از انتقاد، به قصد وادار ساختن آنان به چشمپوشی از عقاید خیش، و به این شیوه هموار کردن راه برای گرفتن تصمیمهای گوناگون نادرست. . .

در کنفرانس دوم، نیز انتقادهایی در همان زمینهها به گوش خورد. فساد مایهیی بود. . . اما نکتههای تازه تری هم در کار بود. مثلن B. Petkovski اعتراضی از معدنچیان مقدونیه را خواند علیه درجه بندی ی مزدها که از طرف مدیران اجرا گردیده و در میتینگی از کارگران به تصویب رسیده بود که کمتر از نیمی از آنان در آن حضور داشته اند. D. Fogel حتا مسالهی اصولی تری را مطرح گرداند. «چرا کارآیی فرد فرد مدیران از روی سود انباشته شده داوری میشود و نه با سنجش مزد کارگران، در آمدشان و استاندهای زندگیشان؟»..

يك استاد

همه ی اینها در آغوش حزب رویمیکداد و در مطبوعات، هر چند به کوتاهی، گزارش میگردد - و از اینها و حادثه های فرعی دیگر آدم نوعی ناآرامی و حتا ناشکیبایی را در داخل صفهای حزبی پرواس میگرد. دانستن علتها دشوار نیست. کاملن جدا از مسائلی که در تغییر نسلها دامنگیر میگردد و فشار فرهیختگان جوان «دشتهای» بر «کوهستانها» ی نیمه باسواد پیر، نظام یوگوسلاوی در گیر شماری از تضادهای آشکارا ناگشودنی شده است (یا خود را در گیر آنها ساخته است). بر قراری ی دوباره ی رابطه با اتحاد شوروی وسیله ی نفوذ در میان غیر متعهدها و وابستگی ی اقتصادی به باختر تعدیل میشود. خود گامگی ی يك حزبی بانگرشا و تاسیسه های رسمی، نوید بخش «مردم سالاری ی سوسیالیست»، توجیه میگردد. دستگاه متمرکز حزبی میباید نظارت خود را بر نظامی دولتی و اقتصادی تحمیل کند که در گذشته بر اتحاد ملتها و «خود» مدیری ی کارگران استوار بود. سرمایه گذاری ی افزون و دستمزدهای اندک؛ باشعارهایی چون «رها یی»، «مزد کارگر»، و تحکیم «منافع مادی ی تولید کنندهی مستقیم» تضاد پیدا میکنند. ملتی که هنوز در بسیاری زمینهها از بنیاد و اپسمانده است به خود نمایی ی خیش در رهبری ی جهانی ادامه میدهد، و میکوشد گونه یی فرصت طلبی ی ملی درخشان را در يك نظام آرمانی برافرازد.

کاردانی و هوش بسیار، در درازای سالها برای در گذشتن از با دورزدن این تضادها به کار رفته است، با این همه کشیدگی و دشواری گاه به گاه صدای خرد را بلند میکند - و این گویی یکی از آن زمانهاست. کشور به درستی نمیداند در سیاست خارجی به کجا میرود، و گفتگو روی برنامه ی اقتصادی ی ۷۰-۱۹۶۴ هم تلخ بود و هم در بر ناگیرنده. در حد برآیندی از این تردیدها و دودلیها، چیزها گفته و کرده شده که حالت واقعی و نه اسطوره یی امور را در کشور نمایان میسازند. Grad و Cangi هر دو از این مقوله بودند و بسیار نزدیک تر به مساله، پژوهشی برجسته بود که در فوریه در «Politika» به چاپ رسید و

نکته‌های نمایان آن را بیدرنك هفته نامه‌ی نویسنده‌گان Knjizevne Novine در بود و بازگو کرد. مقاله را استاد Mil ajlo Markovic ، فیلسوفی لغت‌شناس در دانشگاه بلگراد نوشته است ، که بیشتر آن ادعا نامه‌ی ست علی . تنگدستی و بیمایگی‌ی علوم اجتماعی و به‌طور کلی کاری نگرشی در سیاست آموزشی کمو بسم . مقاله سرتاسر کشنده مینمود اما نتیجه‌گیری‌ی آن شکفت جسارت آمیز :

جامعه‌ی ماچنان وانمود میکند که هماهنگ با اصول علمی گسترش مییابد . روی پرچم ما نجیبانه‌ترین آرزومندیهای انسانی‌ی زندگی‌ی معاصر نقش شده است . جامعه‌ی راههایی را هموار میگرداند که تاکنون گذرناپذیر بوده اند . دارد روی میلیونها مردم آزمون میکند ، آروینی ناشناخته در تاریخ .

و با این همه همیشه برنامه‌ی علمی برای تجربه‌های خود نداریم - که برای چنین کاری ، حتا يك دستیار آزمایشگاه را که روی موشها آزمایش میکند نمیبخشیم ... ما حتا درباره‌ی چیزهای زیرین معرفتی به اندازه‌ی کافی قابل درك و مطمئن در اختیار نداریم :

- چگونه طبقه‌های منفرد در جامعه‌ی ما زندگی میکنند ، عقاید سیاسی‌ی آنها چیست ، ساختمان فکری و اخلاقی آنها چگونه است ؛
- نقش موثر طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی ما کدام است ؛
- چه دیگر گونیهایی در روستاها و دشت چهره میپذیرد ؛
- روابط کنونی میان ملیت‌های مختلف در کشور ما چیست و چه گرایشهایی نموده میشود ؛

- نسل جوان ، که در سوسیالیسم زاده شد ، واقعن چه سیمایی دارد ؛
- آثار تغییرهای مختلف بزرگ که در جامعه‌ی ما انجام میپذیرد چیست - پیشرفت فنی ، خودمدیری‌ی اجتماعی ، نابود کردن تمرکز ، پول زیاد شونده‌ی بیشتر ، وابستگیهای کالایی و غیره ، این درست است ، که درباره‌ی همه‌ی این مساله‌ها ما گزارشها ، نوشته‌ها ، بررسی‌ها و تحلیلها ، پژوهش‌ها و آمارهای جزئی یا کلی‌ی گوناگون داریم که شتابزده فراهم گردیده‌اند و نابسنده قابل اعتماد میباشد . (اما) پرسش بزرگ این است : تاچه میزان همه‌ی این اسناد برآمد و حاصل روشهای واقعن علمی بوده‌اند ؛ ... در همه‌ی اینهاچند واقعیت میتوان یافت و چه میزان پندارگرایی ، پدافند ، آرزوی شادمان گرداندن آنها که تقاضای تهیه‌ی این اسناد را کرده‌اند یا پیشاپیش نظرهایی در باره‌ی این مساله‌ها اتخاذ نموده‌اند؟

کوتاه بگویم ، سؤال بزرگی هست که چه اندازه حقیقت علمی (تاکید از دکتر مارکویک) در این نوشته‌ها پیدا میشود . شاید شخصی بتواند چیزهایی از آن بیرون بچلاند که با واقعیت ما ارتباط داشته باشد . لیکن آیا به‌طور عینی ، قابل فهم و دقیق تا سرحد امکان ، در

بارهی واقعیت خودمان علم و اطلاع داریم.

بی‌چنین معرفتی، ضبط و نظارت منطقی بر فرایندهای اجتماعی، تسلط قطعی بر موقعیت و برابر حوادث پیش‌بینی نشده، رهایی بخشیدن واقعی افراد و جامعه به طور کلی، مطلقن منتفی میباشد. بی این معرفت، سیاست کم و بیش عبارت است از بدیهه‌گویی‌های درخشان و الهام گرفته، و کم و بیش فرایندی ساخته شده بر آموختن دردناک و پرهزینه از اشتباهها.

مقاله‌ی دکتر مارکویک نخستین بود از رشته‌های دراز انتقاد؛ یک‌هفته پس از نوشتن آن، به هموندی شورای مدیران Politika، تنها بازمانده‌ی روزنامه نگاری یوگوسلاوی پیش از جنگ و هنوز کشته‌ترین روزنامه‌ی کشور، برگزیده شد. ماهی بعد، S. Vukmanovic (Tempo)، رئیس اتحادیه‌های کارگری، پذیرفت که ماشین‌های کشور تنها با ۵۴ درصد ظرفیت خودکار می‌کردند؛ ناظر اقتصاد کشوری آگهی نمود که گله‌های دام کمتر از گله‌های ۱۹۶۰ بود...

یکی از بزرگترین اشتباههای جنگ سرد این بود که، به‌همراهی ستالین، گمان برود که در اروپای شرقی به‌طور کلی، کمونیسم پایان فرایند تاریخی است. پس از آن در سالهای نخستین «بازگشت از ستالینگرایی»، همچنان شتابزده گمان رفت که کمونیسم در هر حال از راه‌گونی «تجدید نظر گرایی» (دقیق که سخن بگوئیم، «انحراف به‌راست») به‌تاش تیئو-گمولکا؛ به‌تعادل خواهد پیوست. برابر همه‌ی اینها و کاملن جدا از گرایشهای ذهنی امروز رهبران پیرشونده‌ی پرورش یافته در کمینترن، نسلی که به‌میدان میرسد، اندیشه‌های خود را دارد و گرایشهای خود را، و اینها را اکنون پرواس می‌کنیم. ممکن است زودتر از آن که بیندیشیم، مارکسیسم-لنینیسم و «خودکامگی‌ی پرولتاریا»، درحد میان پرده‌ی کوتاه و پر دردسری در تاریخ دراز مجارستان، لهستان، رومانی، کرواتیا، سریبا و دیگر دیارهای این سرزمین نگریسته شود. زودتر از آن که مارشال تیئو دوست دارد بیندیشد ممکن است میلوان جیلاس، زندانی Sremska Mitrovika، در دیار خپش و خشوری شود باسرافرازیها و پرستش.

نوشته‌ی Anatole Shub (۳)

برگردان: ب. کنایون

گرسبوز (۵۰)